

عبدالخالق نبوی*

نقش عبدالرئوف فطرت در آگاهی شعور ملی

در تاریخ ادبیات نوین تاجیکی که از ابتدای سده ۲۰م. به بعد جریان داشته و رشد و کمال معینی را از سر گذرانده است، آثار منشور عبدالرئوف فطرت جایگاهی مهم دارد. در این دوره، در تمام عرصه‌های اجتماعی، از جمله، در تفکر ادبی نیز تغییراتی کیفی رخ داد و ادبیات به طریقی جدید، حوادث پیرامون جامعه را منعکس نمود که می‌توان آن را مرحله‌ای نوین در نثرنویسی تاجیکی نامید. آغاز این تغییرات، چنان که استاد عینی تأکید می‌کند، با نام عبدالرئوف فطرت (۱۸۶۴-۱۹۳۸م.) سخت پیوند دارد. استاد عینی در «نمونه ادبیات تاجیک» (مسکو، ۱۹۲۶م.) نوشته بود: «فطرت نثر فارسی را هم به غایت سلیس و ساده می‌نگارد. آثار منشور فطرت یکمین نمونه‌های ادبیات جدید است در زبان فارسی، در خاک ماوراءالنهر». اصلاً، فطرت نثر نو را از نظر ژانر و نوع نیز تکامل بخشید و نمونه‌های منحصر به فردی در داستانهای ادبی مستند را اساس گذاشت. در این زمینه، سهم او در ایجاد نمونه‌های نثر نو اخلاقی و علمی شایسته تأکید می‌باشد که هدف ما نیز در این مقاله، بررسی موضوع مذکور است.

اما، پیش از آن که در مورد این آثار، محتوا، درونمایه، هدف و خصایص شکل و اسلوب آنها سخنی گفته شود، لازم است به چند نکته در زمینه اوضاع آن

* محقق؛ کارمند ارشد علمی انستیتو زبان و ادبیات رودکی آکادمی علوم تاجیکستان.

روزگار و وضعیت ادبیات و سبک نگارش آن دوره یادآور گردد. از نیمه دوم سده ۱۹ میلادی، نهضت معارف‌پروری (روشنگری) ظهور کرد و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی درباره اصلاح کمبودهای جامعه، آهسته شکل می‌گرفت و تحلیل و انتقاد از شیوه دولت‌داری و همچنین سبک نگارش ادبی و آثار علمی و اخلاقی رونق یافت. این راه و شیوه نگارش را بار نخست احمد مخدوم دانش (۱۸۲۷-۱۸۹۷م.) آغاز کرد. به قول استاد عینی، هرچند زبان و بیان دانش برای امروزیان خیلی مشکل‌پسند است، اما برای زمان خودش اقدامی جدی و مهم در تغییر دادن سبک نگارش نثر علمی و ادبی به شمار می‌آمد. ولی گمان می‌رود که آثار دانش اساساً برای جمع محدود دوستان، اهل ضیا و مردمان بیدار دل و همنشین او تألیف می‌گردید و تنها از طریق استنساخ، انتشار می‌یافت و بس. دانش نیز با همه کوششهای جدی ساده‌نویسی، ذوق و سلیقه این گروه را در نظر می‌گرفت.

اما وضعیت با ورود صدرالدین عینی، صدر ضیا، میرزا عظیم سامی و فطرت به میدان، دگرگون شد. افکار روشنگری در ارتباط با شرایط تاریخی (روابط نزدیک امارت بخارا با کشورهای دیگر، بخصوص روسیه و ترکیه) و رواج حرکت‌های اصلاح‌جویانه و انقلابی در شرق (روسیه، ایران، ترکیه) سبب گردید که اندیشه‌های اصلاح‌گری، تجددخواهی و آزادی‌جویی تا اندازه‌ای معین و مشخص شده، از صفحه کتاب و چهاردیواری خانه و صحبت بیرون آید، میان گروهی از مردم هشیار رایج گردد و زمینه‌ای برای اقدام عملی گردد. یکی از این افراد هشیار و جوان بیدار و پرکار تجددخواه، عبدالرئوف فطرت بود که به قول استاد عینی «در آغاز در دیگ تجدد جوشید». وی به بسیاری از مناطق امارت سفر کرده و از احوال مردم، شرایط جغرافی، امکانات اقتصادی آنها باخبر می‌شود و به هوای تکمیل دانش و

درک سیاسی اوضاع جهان، از راه ایران به طور پنهانی به ترکیه سفر می‌کند. در آنجا در مدرسه عالی دینی واعظین به تحصیل مشغول گردیده، در عین حال نیز به تحریر و انتشار آثار خود می‌پردازد و در اندک زمانی به صف پیشگامان اصلاح‌طلبان بخارا وارد می‌شود. در مدتی کوتاه، سه کتاب - یک مجموعه اشعار با نام «صیحه» (۱۹۱۱م.) و نمونه‌های نثر ادبی «مناظره مدرّس بخارایی به یک نفر فرنگی در هندوستان در باره مکتب جدید» (مختصراً «مناظره»، ۱۹۰۹م.) و «بیانات سیّاح هندی» (۱۹۱۱-۱۹۱۲م.) را با هزینه شخصی به نشر می‌رساند.

نخستین نمونه نثر فطرت، رساله «مناظره»، شامل بحث یک نفر فرنگی با مدرّس بخارایی در خصوص نزاع جدید و قدیم می‌باشد. این مدرّس از راه هندوستان عازم مکه بود که به قول فطرت «مبدأش به جز اشتباهکاری و فسادانگیزی بعضی خائنان ملت چیزی دیگر» نبوده است.^۱ مناظره این دو شخصیت، راههای آبادی کشور و بیرون کشیدن آن از ورطه فقر و عقب‌ماندگی، بخصوص از بحران معنوی و اخلاقی که تنها از راه اصلاح معارف و تحصیل علم و از بین بردن نزاعهای ساختگی و تفرقه‌افکنی‌هایی همچون «جدید و قدیم» و «اختلاف شیعه و سنی» قابل اجراست، می‌باشد. این بحث خیلی شدید و جدی صورت می‌گیرد. ژانر اثر رساله مناظره که به واسطه بحث دو طرف مخالف (فرنگی و مدرّس بخاری) شکل گرفته است، بیشتر شکل درام دارد و واسطه تصویری آن نیز دیالوگ (گفتگو)، بلکه مباحثه آن هم خیلی شدید است. اثر دیگر فطرت «بیانات سیّاح هندی» نیز، چنان که گفته شد، در استامبول با هزینه مؤلف به طبع می‌رسد. در اثر مذکور نیز احوال نامطلوب اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و علمی بخارا آشکارا و به صورت انتقاد شدید و کنایه‌آمیز به تصویر کشیده می‌شود. مهمترین ویژگی این اثر فطرت، گزارش‌گونه‌ای

از وضعیت نابسامان مملکت، پیشنهاد راه حل‌های کمبودهای اقتصادی و معنوی وطن، استفاده از منابع مستعد طبیعی و انسانی آن، اصلاح مکتب و مدارس و بیرون آمدن از حالت بی‌مسئولیتی و غفلت‌زدگی باشندگان آن دیار می‌باشد. همچنین نزاعهای بی‌اساس در جامعه بخارا که کشور را از مسیر اندیشه و ترقی دور انداخته و در انزوا نگاه می‌داشت، به طور کلی دردهایی بودند که به قول استاد عینی «اهالی بخارا و مضافاتش امثال آن را در عهد امیران هر روز می‌دیدند» (نمونه ادبیات تاجیک، ص. ۵۳۹)، ولی در اصلاح آنها درمانده بودند. محتوای آثار مذکور، واقع‌گرایانه (رنالیستی) بوده، در آنها جنبه انتقادی و هجوی خیلی قوی است، سخن مؤلف، سراسر بر اساس شواهد مستدل است می‌باشد. بنیاد اثر، بر اساس مناظره و مکالمه و بحث و ارائه دلیل و استدلال گذاشته شده است. این نوع ادبی در نثر دوران گذشته، بیشتر در مسئله‌های مذهبی و معنوی به کار گرفته می‌شد، اما فطرت زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی و مسائل مهم تاریخی را به آن پیوست. عموماً کتابهای مذکور که به قول مؤلفشان به صورت محاوره بخارایی تألیف شده بودند، سبکی نوین در ادبیات ابتدای سده ۲۰م. تاجیکی را اساس گذاشته، سبک و اسلوب ساده‌نویسی و واقع‌گرایانه آن را تحکیم بخشیده و بلکه خیلی تقویت کردند. افزون بر این، این دو اثر به خاطر جنبه استدلالی خود، از تصویرها و رجوعهای مؤلف سرشارند که در بسیاری موارد با اشعار ملی وی قرابت دارد و با این همه مزیت خاص خود، در بین روشنفکران و اهل ادب بخارا و بیرون از آن تأثیر و شهرت تمام داشتند. من باب نمونه، پاره‌ای از متن «مناظره» را می‌آوریم:

«برادران! اسلام که سابقه ترقی داشت، جزیه می‌گرفت، به برکت سعی و غیرت مسلمانان بود، امروز تنزل کرد، جزیه می‌دهد، به شوم بی‌سعی، بی‌غیرتی

مسلمانان است، بلی:

جمعیت کفر از پریشانی ماست
آبادی بتخانه ز ویرانی ماست
اسلام به ذات خود همان است که بود
هر عیب که هست، در مسلمانی ماست

اسلام دین ماست، اسلام شرف ماست، اسلام سعادت ماست، اسلام باعث سرافرازی ماست، اسلام سبب آسایش ماست، اسلام را پیامبر ما به ما امانت سپرده. بخارا وطن مقدس ماست، بخارا مادر مهربان ماست، بخارا جای نشو و نمو ماست، بخارا معشوقه عزیز ماست، بخارا محبوب با جان برابر ماست، بخارا از ماست، ما از بخاراییم! پس، به این قدر غفلت، تنبلی، بی‌خبری، بی‌غیرتی نشسته، نابودی این دین مبین، پایمالی این وطن مقدس را به کمال بی‌شرفی قبول کردن ما را حج شریعت، هیچ عرف قبول نخواهد کرد، بلکه عقلای عالم، حمیت‌مندان دنیا ما را لعنت کرده، خارج از سلک انسانیت‌مان خواهند شمرد. برادران! قدری به هوش آیید. انسان اشرف مخلوقات روی زمین است... هر که درجه انسانیت خود را از حالت اصلی ترقی دهد، داخل عالم انسانی است، حکما آن را انسان می‌نامند...^۲.

هدف ما در این مقاله، بررسی مسائل رساله‌های علمی و اخلاقی فطرت «رهبر نجات» (۱۹۱۵م.) و «عایله» (۱۹۱۶م.) است که در کنار آن که بسیاری از اصول و سبک بیان آثار گذشته را حفظ کرده، اما ژانر آن دیگر و دارای اهدافی متفاوت می‌باشند که همین ساختار، ارزش ادبی آنها را نیز معین کرده است. پیش از همه، خصوصیت مهم و عمومی این اثرها، داشتن برنامه‌ای مشخص است. یعنی، فطرت می‌خواهد نه تنها مسئله‌های دردناک جامعه را به میان بگذارد، بلکه در حکم

رهنمایی است که برای رهایی جامعه از این بن‌بست و رسیدن به آرمانهای معارف‌پروری، برنامه‌ای نیز پیشنهاد می‌کند.

در این مورد، رساله «رهبر نجات» قدم اوّل و جدّی بوده است. فطرت در بخش مقدمه، سبب تألیف اثر را بیان کرده، از تنزّل علم و عقب‌ماندگی کشور، تحریف احکام شرعی و به خرافات آلودن عقاید توسط بخش اعظم علما سخن به میان می‌آورد که او را به عنوان مردی وطن‌دوست و مسلمان اصیل مطرح کرده است. معلوم می‌شود که او سالها در پی جستجوی چاره‌ای و دوی برای این درد مهلک و مرض مرگ‌آور بوده است. از آثار وی معلوم می‌شود که او ریشه‌ی اصلاحات در جامعه را در تاریخ غنی مردم خویش می‌داند. بنابر این، این نوع نگرش به مسئله در آثار فطرت (و آثار دیگر اصلاح‌گران) به نظر می‌رسد که هرچند روشنگرایان تاجیک به دستاوردهای صنعتی کشورهای غرب بسیار توجه داشتند و آن را ترغیب هم کرده‌اند، ولی هیچ‌گاه به منزله‌ی شیوه‌ی غربی کردن و غرب‌شیفتگی نبوده و اندیشه و زمینه‌ی ملی‌حاکمیت و ترقی کشور بر آن بنیاد نبوده است. هدف اصلی، به پایه‌ی ترقی غربیان و دستاوردهای فرنگیان رسیدن، با استفاده از سنتهای ملی بوده است.

لیکن فطرت تأکید می‌نماید که در سرزمین ماوراءالنهر اوضاع همیشه مانند آن زمان فلاکت‌بار نبوده است. زمانی علم هم رواج داشته و حکام نیز با حمایت از اهل فضل، در پی پیشرفت کشور هم بوده‌اند و زمانی پدران ما: «در باب علم و معرفت انگشت‌نمای جهانیان» بوده‌اند. اما به قول او «رفته رفته زمانه دیگر شد، علم و سعی به سستی و تقلید مبدّل گردید^۲ ... که نه در دین فایده‌ای می‌رسانید، نه در دنیا». و نهایت مردم «مملکت بخارا نیز به واسطه‌ی روزنامه‌ها از احوال عالم خبردار گشتند و دانستند که در دیگر مملکتها هزارها عالمان صاحب‌تصنیف برحیاطند»

(ص. ۳). این تغییرات عالم، صاحب‌قلمان بخارا را نیز به جنبش وا داشت، تا موجودیت خود را اثبات کنند و به قولی دو سه کتاب مفید هم نوشته و به نشر رسانیدند.

در واقع، یکی از اصحاب قلم چیره‌دست و آتشین‌سخن، خود عبدالرئوف فطرت بود که برای اصلاح جامعه، ابتدا از خانواده، اهل کشور و حسن تفاهم تمام انسانیت، اثرهای «رهبر نجات» و «عایله» را تألیف نموده است.

در این میان، کتاب «رهبر نجات» مقامی نمایان دارد. همین جا یک نکته را باید روشن کرد که زمان تألیف «رهبر نجات» شاید با دوران تحصیل استامبولی فطرت موافق آید، زیرا مسئله «حیات و غایه حیات» به صورت مقاله‌ای مستقل در مجله «آینه» (شماره ۸-۹، ۱۴، ۲۱ دسامبر ۱۹۱۳ م.) چاپ شده بود. در متن «عایله» نیز مواردی دیده می‌شود که اشتغال به تحصیل او در هنگام تألیف اثر گواهی می‌دهد. هدف از بیان این نکته آن است که مسئله‌رهایی و رسیدن به سعادت دارین، همچون آرمان اجتماعی و مذهبی فطرت، بسیار دقت او را به خود جلب کرده بود.

اثر مذکور فطرت نتیجه جستجوها، تألیفات ادبی، تحلیل زندگی و مطالعه آثار سیاسی و اجتماعی شرق و غرب بوده که در نهایت وی آن را در معنویت شرقیان و عالم اسلام دریافته است.

خود نام کتاب نیز رمزی است، یعنی مؤلف خواسته است که برای خوانندگان و ملت راه نجات را از عقب‌ماندگی و غفلت نشان دهد. به این سؤال که این سبب خرابی وطن و ملت در چیست، فطرت، دلیل و برهان گروهی از علما را که سبب عقب‌ماندگی را «مشیت الهی»، به دنیا دل‌نستن (که آن بهشت کافران و دوزخ مسلمانان است)، وعده زندگی ابدی و خوشبختی برای مسلمین در آخرت و در

نهایت، تنها به فکر آخرت باید بود، نه جهان فانی ذکر کرده، سراسر پوچی و ابطال آنها را گوشزد می‌کند. پس با کمال خلوص قلب او نیز به عنوان یک مسلمان، مثل همه مسلمانان ترکستان به «قرآن» عظیم‌الشان مراجعت می‌کند که خداوند آن را به عنوان یگانه هادی و مسلمین و بشر نازل کرده، تا ثابت کند که این «کتاب معظم و دستورعمل مکرم... ما را در این خصوص راهنمایی خواهد کرد یا نه» (ص. ۱۷). فطرت در تمام کتاب «رهبر نجات» - با شمارش ما - ۱۳۴ مرتبه به قرآن مراجعه کرده، آیه‌های آن را اقتباس می‌کند و نیز به احادیث نبوی رجوع کرده و مثال و شاهد می‌آورد. در رساله «عایله» نیز همین روش رعایت شده است.

بدین ترتیب، او در مراجعه اول، جواب خویش را می‌یابد: «البتّه خدا نعمتی را که به یک قوم داده است، تغییر نمی‌دهد، تا آن قوم احوال خود را تغییر نمی‌دهند» («رعد»، آیه ۱۱). وی از این قبیل آیه‌ها زیاد آورده، سپس می‌پرسد که «آیا سخنان عالمان خود را قبول کرده، هر بلایی که به سر ما آمده است و خواهد آمد، همه را به رضای الهی حمل نماییم؟!» فطرت جواب این سؤال را نیز از قرآن بیرون کشیده، به گوش سنگین علمای متعصب می‌خواند: «خدا مردمان را ظلم نمی‌کند، لیکن آنها در حق خودشان ظلم می‌نمایند» («یونس»، آیه ۴۴). «هر مصیبتی که به شما یان رسد، به سبب افعال و اعمال ناسزای شماست...» («شورا»، آیه ۳۰). به اندیشه فطرت، هر فلاکت و ناامنی که به هر نقطه عالم اسلام رسیده، سببش آن است که آن مردم از اوامر الهی سرکشی و از دایره احکام الهیه تجاوز نموده‌اند. بسیار عجیب است که مردم ما خود را باایمان می‌شمارند، ولی به مناهای بیشتر توجه دارند تا اوامر (ص. ۱۱)، حال آن که حضرت پیغمبر فرموده: «ایمان و عمل قرین یکدیگرند و ترجیح یکی بر دیگری صحیح نیست» (جامع الصغیر).

بنا بر این، فطرت به طور طبیعی سؤالی به میان آورده که آیا ما نیز مثل علما فکر کنیم و انتظار بنشینیم، یا از بی جستن عملی رویم که «... ما را از این گرداب عالم خراب کننده جهل و غفلت خلاص کرده، به دارالسّعادت ترقّی و آسودگی رساند؟» (رهبر نجات، ص. ۱۲). و برای این سؤال نیز جوابی از کتاب سماوی آورده که: «این قرآن بیان کننده طریق سعادت دارین است...» («آل عمران»، آیه ۱۳۸). نتیجه‌ای که فطرت از این آیه‌ها و احادیث گرفته، همین است که: «... ما از احکام حکمت‌انجام قرآنی دور مانده‌ایم. حالا اگر سعادت دنیا و آخرت را طالب باشیم، لازم است که همه اغراض فسّاده را یک سو نهاده، از صمیم قلب، خود را مطیع اوامر احکام قرآنیّه نماییم و امور اجتماعیّه خودمان را موافق دلالت او ترتیب دهیم» (رهبر نجات، ص. ۱۳). فطرت نیز کتاب خود را در زمینه آیه‌های قرآنی، احادیث نبوی و همچنین گفته‌های صحابه و علمای اسلامی تألیف کرده است، تا در عمل صالح رسیدن به سعادت دارین، به هم‌وطنانش کمک کرده باشد.

مقدمه کتاب «رهبر دانش» را مؤلف به مسئله «حیات و غایه حیات» اختصاص داده است. این را سبب آن است که عالم موجود با حیات معنا می‌یابد. به اندیشه فطرت: «اگر حیات نباشد، هیچ چیزی نخواهد بود... اهمیت تمام کاینات مبنی بر اهمیت حیات است» (ص. ۱۴). اما فطرت مسئله حیات را، هرچند از دیدگاه حکمای قدیم مطرح می‌کند و افکار متکلمین را در این موضوع به خاطر می‌آورد، اما آنها را به صورت درزمانی شرح می‌دهد. وی در این مسئله جانبدار مذهب حکمای معاصر است که حیات را خاص تمام کاینات می‌دانند. اما حیات واقعی، معنی‌دار، باشعور و تاریخی را خاص بنی آدم می‌داند و درست هم تأکید می‌کند که برای شناخت آن باید به تاریخ مراجعه کرد و به این وسیله تحوّل آن را معین نمود، از کدام درجه و سویه و به

چه مرحله و مرتبه رسیدن حیات را روشن کرد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که پس دین چیست؟ فطرت به این پرسش چنین پاسخ داده است: «دین عبارت است از احکام الهیه که تابعان خود را به سعادت دارین می‌رساند. اینک، غایه حیات بشر، یعنی «ثمره زندگانی» آدمی نیز همین «سعادت دارین» است» (ص. ۱۸).

از اینجا آموزه‌های اسلامی هم زندگی دنیوی و هم زندگی اخروی را فرا می‌گیرد و همین ویژگی تنها برای آدمیان می‌باشد که آنها را از سایر مخلوقات و حیوانات متمایز می‌کند. یعنی حیوانات قابلیت رسیدن به سعادت دارین را ندارند و برعکس، کسانی که در این عمل مهم کوشش به خرج نمی‌دهند، پس در شمار ستورانند.

اما هنگام بررسی قضیه مذکور - سعادت دنیوی و اخروی (سعادت دارین) را از هم نباید جدا کرد: «به خاطر لذت زندگی، نباید از عاقبت کار دینی بی‌خبر بود و همچنین به امید سعادت اخروی، از دنیا به کلی بریده شدن نیز نادرست است. خداوند گفته است که آدمیان هر چه طلبند، «موافق سعی و عمل خود می‌یابند» («بقره»، آیه ۲۰۱-۲۰۲؛ ص. ۱۳). واقعاً، زندگانی و تلاشهای حضرت پیامبر (ص) خود نمونه برجسته سعی و کوشش برای رسیدن به مقصدهای عالی بوده است. فطرت در این زمینه تنبلی و بی‌تفاوتی و «دعا کردن و سعی نمودن» هم‌وطنان را با نمونه‌های روشن، سخت مذمت می‌کند (ص. ۲۰-۲۱).

از این مثالها، فطرت چنین نتیجه می‌گیرد که: «در هر کلمه‌ای از کلمات این آیت، بلکه در همه آیات قرآنی آن قدر اسرار عالیه و حکمت‌های اجتماعی موجود است که مطالعه‌کنندگان خود را شیدا می‌کند» (ص. ۲۲-۲۳). به این معنی قرآن نه تنها جوابگوی طلبات معنوی، بلکه رهنمای اجتماعی هر مسلمان بوده است و می‌باشد.

فطرت، همچنین باز از گروه کسانی حرف می‌زند که سعادت دارین را خواستارند، ولی برای حصول آن هیچ تلاش نمی‌کنند، اما سبب این عملشان را با تکرار «الله کریم است» قصد اثبات دارند و این تنبلی و بی‌حرکتی را «توکل» نام نهاده‌اند. بلکه سستی، تنبلی، عدم تعهد، نادانی، بی‌تجربگی و خلاصه همه صفت‌های ناشایسته را «توکل» می‌شمارند و آن همه را صواب می‌پندارند. «بدبختانه، توکل بی‌سعی هم مثل دعای بی‌سعی است و بس که هیچ ثمره و نتیجه خیری ندارد» (ص. ۲۵-۲۶). وی در این زمینه به صراحت قید می‌نماید: «...دنیای میدان جدال است، در این جا هر شخص و هر قوم مجبور است که برای تأمین حیات خویش مجادله و کوشش نماید» (ص. ۲۶). به این معنی، راه رسیدن به «غایه حیات»، یعنی «سعادت دارین» محض نتیجه رعایت قضیه‌های مزبور می‌باشد. اما در این میان مسئله مهم دیگری پیش می‌آید که آن هم دانستن این نکته است که «به چه طریق و به کدام خصوص باید کوشید، تا واصل سعادت دارین گردیم؟» (ص. ۳۰). معلوم می‌شود که این واسطه «ادای وظیفه وجدانی» بوده است و وظیفه «امری است که آدمیان محض به اعتبار این که آمدند، هر زمان، هر جایی به ادای آنها وجداناً مجبوراند» (ص. ۳۰). این وظایف اخلاقی بر اساس آثار فطرت از سه بخش مربوط به یکدیگر: (۱) وظایف نفسیه، (۲) وظایف خانوادگی (۳) وظایف نوعیه یا انسانیّه ترکیب یافتند که برای هر کدام یک بخش از کتاب مذکور اختصاص داده شده است. دقیق‌تر این که فطرت این وظایف را در بخش‌های مستقل مورد تحلیل و بررسی قرار داده است.

بخش اول به مسائل وظایف نفسانیّه اختصاص دارد و تأکید می‌گردد که «انسان برای حفظ و ترقی خویش به ادای آنها مجبور است»، بلکه «هر آدم را لازم است که نفس خود را (چنان که لازم آدمیت است) به درجه کمال رساند. کمال

نفسانی هم به خود و هم به دیگران نفع‌رسان بودن است. در قرآن مجید نیز «عمل صالح» دائماً همراه ایمان ذکر شده است. سپس فطرت به شرح و توضیح قوهٔ نفسانی می‌پردازد. به عقیدهٔ او: «نفس را سه قوهٔ موجود است: (۱) قوهٔ عقلیه، (۲) قوهٔ شهوانیه، (۳) قوهٔ غضبیه. نتیجهٔ اصلاح قوهٔ عقلیه «حکمت» است و فایدهٔ حکمت حق را از باطل، قبح را از حسن، منفعت را از مضرت تفریق نمودن است. نتیجهٔ اصلاح قوهٔ شهوانیه «عفت» است و ثمرهٔ عفت، صحت بدن، سلامتی نوع، قوهٔ عقل، جمال همهٔ اندام، عمل حسنات و اجتناب از سیئات است. نتیجهٔ اصلاح قوهٔ غضبیه «شجاعت» و فایدهٔ شجاعت، حفظ شرف آدمیت، عزت ملت و صیانت نفس است. انسان، وقتی که همین سه قوه را به خوبی اصلاح نماید، او را یک فضیلت دیگری هم حاصل خواهد شد که «عدالتش» می‌نامند. به همین اعتبار است که علمای اخلاق، فضایل نفسیه را به چهار رکن عظیم تقسیم نموده‌اند: (۱) حکمت، (۲) عفت، (۳) شجاعت، (۴) عدالت» (ص. ۳۱-۳۲).

تا اینجا، سخن در بارهٔ حیات و مقام آدمی در این دنیا و دنیای اخروی، صفت‌های قرآن عظیم‌الشان، غایهٔ حیات و راه‌های رسیدن به سعادت دارین می‌رفت. از این به بعد، فطرت خواسته است از وظایف، دانش و علم‌های دینی و طبیعی، خاصیت و اهمیت آنها در راه رسیدن به مقصود دارین معلومات داده، تصوّرات محدود و حتی غلط در بارهٔ تعلیم علم، بخصوص علوم دنیوی، انتقاد و بلکه آموختن آنها را ضروری، طلب خداوندی و واسطهٔ شناخت عمیق صنع الهی را به طور مفصل بیان داشته است. یعنی در «رهبر نجات» جنبه‌های برنامه‌ای روشنفکری، معرفت مردم و تربیت اخلاقی با هم توأم بیان شده‌اند. این هدف نویسنده را در بخش‌های بعدی، هنگام شرح هر یک از مقوله‌ها و وظایف انسانی می‌توان دید.

فطرت مطابق تقسیمات ارکان نفسانیّه سخن را از بیان خاصیت حکمت آغاز نمی‌کند و سبب این را چنین شرح می‌دهد: «...از آن جا که فضیلت حکمت، نتیجه اصلاح قوه عقلیه است و اصلاح قوه عقلیه نیز به تحصیل علم ممکن است، بنا بر آن، در اینجا از عقل و علم مفصلاً بحث می‌نماییم، تا درجه اهمیت حکمت از خود معلوم و هویدا گردد» (ص. ۳۲).

طبق توضیح فطرت که از قرآن و احادیث نبوی و هم افکار علما و تاریخ تکوین انسانیت بر آمده است: «عقل اعظم نعمتهای الهی و رهبر یگانه سعادت دارین است». عقل یگانه منزلت انسان به عنوان ارشد مخلوقات است: «رهبر سعادت دنیا عقل است». دین اسلام به آن خاطر غالب آمد و غالب می‌باشد که حق را از باطل جدا کرد و حق را برای آدمیان معین ساخت. واسطه این تمییز دادن، البته، عقل است. در این مورد فطرت درست می‌گوید که منطقاً «رهبر سعادت آخرت هم عقل است» (ص. ۳۳-۳۴)، یعنی اگر «رهبر سعادت دارین» است، پس آن «اعظم نعمتهای الهی نیز خواهد بود». بنا بر همین است که اندیشه و تعقل، از مقوله‌های بنیادین قرآن می‌باشد: «خداوند آیات خود را برای مردم بیان می‌فرماید، باشد که آنها تفکر نمایند» («بقره»، آیه ۲۲۱). یا در حدیثی آمده: «نجات یافت کسی که خدا به او عقل عطا کرد» («جامع الصغیر»). به علاوه، فطرت مرتبه بلند عقل را با استناد به امام غزالی با دلایل عقلی، نقلی و حسی ثابت می‌نماید.

اما، به قول فطرت، چگونه عقل صاحب چنین منزلتی بزرگ می‌تواند باشد؟ عقل دو نوع می‌شود: عقل فطری و عقل کسبی. عقل فطری عقلی است که خداوند در طبیعت انسان سرشته است، ولی عقل کسبی در سایه تحصیل علم حاصل می‌شود. ذاتاً، تحصیل علم را دین مبین اسلام به بندگانش امر نموده است. «جاهلان

را با عالمان برابری ممکن نیست». فطرت این آیه را از سوره «فاطر» ذکر می‌کند که درست نیست، بلکه آن در سوره «زمر»، آیه ۹ آمده است. در حدیث آمده است: «فضیلت علم از فضیلت عبادت نزد من محبوب‌تر است» (جامع الصغیر)... معلوم است که دین اسلام برای علم جایگاهی والا قائل است. اما انواع علم بسیار و حتی، به قول فطرت، بعضی از آنها نافع نیست. اما شرط تمایز کردن علم نافع آن است که «مقصد ما از تحصیل علم، دانستن طریق سعادت دارین است. پس این امر برای ما آسان است، هر علمی را که در دنیا و آخرت به ما فایده‌ای می‌رساند، او را طلب می‌کنیم»، اگر نه، خیر... هیئت علوم نافع دو قسم: علوم نقلیه و علوم عقلیه می‌باشد. علوم نقلیه نیز به نوبه خود از دو قسم - علوم دینیه و علوم دنیویّه عبارت می‌باشد.

فطرت نوشته است که هر یک از این علوم دینیه به بخشهایی گوناگون تقسیم می‌شوند که به ضرورت به میدان آمده، برای آموختن علم و رسیدن به سعادت دارین مساعدت می‌نمایند. از جمله بخشهای علوم دینیه، علم تفسیر، علم حدیث، علم فقه و اصول فقه، علم کلام است که هر کدام وظیفه‌ای معین دارند. مثلاً، علم تفسیر به سبب این که پس از وفات پیامبر (ص) استخراج معانی از کتاب خداوند، دور شدن از زبان عربی و گرایش روزافزون به دین اسلام از اقوام شرق و غرب، نیاز به تأمل و تفسیر داشت. همچنین با دور شدن از زمان زندگی حضرت پیغمبر (ص)، احتمال آمیخته شدن با برخی روایت غلط و تفسیر سوء وجود داشت. از اینجا، ضرورت تدوین تفسیرهای نبوی به میان آمد. این تفسیرها «غیر از احادیث پیغمبری حرف دیگری نداشت» (ص. ۴۴). بنا بر این، آنها را «تفسیر بالروایت» می‌گفتند. اما با گذشت زمان، شکل اولیه تفسیر تغییر کرد و اکنون در این عمل، از عقل نیز استفاده می‌شد و «هر مفسر، معانی قرآنیّه را به دایره قواعد لسانیه و به یارمندی عقل خویش

استخراج نمودند» (ص. ۴۵) که این نوع تفسیرها را «تفسیر بالدرایت» می‌نامند. و تفسیرها برای فهمیدن معنی قرآنیّه اهمیتی بزرگ دارند. در مورد علم فقه و اصول فقه آمده است که: «لیکن به مرور زمان... علما دیدند که به جز این که موافق اقتضای زمان حرکت کنند، چاره‌ای نیست. از این رو، طریق اجتهاد را پیش گرفتند، احکام لازمه را از قرآن و حدیث و یا به معاونت قیاس و اجماع، استخراج کردند. در کتابها نوشتند و به این سبب علم فقه را در میدان نهادند. و به ملاحظه این که هر کس از پیش خود استخراج احکام نموده، کار مسلمانان را دچار هرج و مرج نسازد، علم دیگری هم وضع کردند که طریق استخراج احکام را بیان نماید و اصول فقهش نام نهادند» (ص. ۵۱). و به همین مانند هر یک از علوم دینیّه توصیف شده، اهمیت آن تأکید می‌شود. اما فطرت با تأسّف قید می‌نماید که مردم ما در دوام بیست سال تحصیل خود، از این علوم شریف بهره‌ای نمی‌یابند.

قسم دوم علوم نقلیّه، علوم لسانیّه، علم تاریخ و جغرافیا است که هر یکی اهمیتی خاص دارد. علم لسانیّه، لغت و صرف و نحو، علوم بلاغت، بیان و بدیع چه برای فهمیدن معنا و چه دقایق ادبی قرآن، ضرور می‌باشند. علم تاریخ که در میان مردم مسلمان خیلی رایج بوده، اقسامی گوناگون دارد. به قول فطرت: «از برای هر ملّتی که حیات می‌خواهد، دانستن تاریخ لازم است، زیرا تاریخ مثل آینه‌ای است که هر قوم احوال و قواعد اجتماعیّه خود را در برابر او داشته، خوب را از زشت فرق می‌کنند» (ص. ۶۰). در قرآن آمده: «ای محمّد، به آنها از تاریخ حکایت کن، تا اقوام گذشته را فهمیده، تفکّر کنند و عبرت گیرند» («اعراف»، آیه ۱۷۶). جغرافیا نیز همچنین علم قدیم و مهم بوده، برای ترقّی تجّاری یک ملک، دانستن احوال گذشته و حال سایر اقوام، برای امور و قوانین اجتماعی و عبرت گرفتن از آنها لازم دانسته شده

است.

بعد از این، فطرت به بیان علوم عقلیه می‌پردازد. وی در این مورد افکاری جالب، مشخص و به حلّ مسائل زمان موافق بسیار بیان کرده است. اولاً، «علوم عقلیه علمهایی که نتیجه کشفیات بنی نوع انسانی است. این علمها عمومی است، خصوصی نیست». ثانیاً، «هیچ کدام از این علمها را علم نصارا یا علم مسلمانان گفتن درست نیست. بلکه اینها علوم انسانی است. همه افراد انسانی را بی تفرقه جنس و مذهب در خصوص این علوم حقی موجود است». در نهایت، «هیئت عمومی این علوم را حکمت می‌گویند که سه قسم است: (۱) علوم طبیعی؛ (۲) علوم ریاضیه؛ (۳) علوم فلسفیه» (ص. ۶۳).

در رساله، هر یک از این علوم و تقسیمات آنها مورد بررسی قرار گرفته‌اند. مثلاً، علوم طبیعی، از پنج بخش عبارت دانسته شده است که علم طبابت، حکمت طبیعی، علم نبات، علم حیوانات و علم مداین می‌باشند. از آنجا که علوم دنیوی محصول اندیشه هر ملت و مذهب می‌تواند باشد، بنا بر این، فطرت سهم مردم ما- تاجیکان و مسلمانان را در رشد این علوم تأکید نموده، وضع امروزه آنها را در امارت بخارا مورد بررسی قرار می‌دهد. مثلاً، وی بخشهای مهم و معمول این علم را نام برده و توصیف می‌نماید و از علمای اسلامی و تاجیک، مثل علامه ابوبکر رازی، ابوالحسن ابن رضوان مصری و بخصوص ابن سینا سخن به میان می‌آورد. به قول فطرت، آنها علمایی بودند که علم جهانی را تکمیل کردند و تا قرون اخیر در فرنگستان آثار آنها صاحب اعتبار بود. اما چه می‌توان کرد که بعضی کسان، این علامه‌ها را به کفر متهم کرده‌اند. طبّ و طبابت را حضرت پیغمبر (ص)، چنان که در احادیث آمده، اعتراف کرده‌اند. اما وضع الحال چگونه است؟ فطرت آن را با کمال انسان‌دوستی و جدّیت

سخت مذمت کرده، می‌نویسد: «ضایعاتی که ملت بیچاره ما از جهت بی‌طیبی هرساله می‌دهد، آن قدر بسیار است که اندیشه‌اش آدمی را به لرزه می‌آورد. هزار نوع مرض مهلک در میان ما با کمال آزادی مشغول کار است...»

چگونه به حال ما بخارایان نباید گریست که هر قزاقی عدد شتران خویش را می‌داند و هر چوپانی از شمار گوسفندان خود خبر دارد، حکومت ما عدد رعایای خودش را نمی‌داند؟! بنا بر آن، عدد کسانی که هرساله به علت بی‌طیبی ضایع می‌شوند، به ما پوشیده می‌ماند. اما در ممالک متمدن عادت بر خلاف این است...» (ص. ۶۸). فطرت در این زمینه، با ارائه آمار وضع سلامتی کشور را به میان می‌گذارد، تا که به دردمندان دوی واقعی رسد و حالت صحت اهل وطن تحت نظارت باشد. اصلاً او به هر مسئله، هر علم و اندیشه با همین گوناگون‌وجهی تاریخی، معرفتی، اجتماعی و سیاسی، اخلاقی و معنوی و روح اصلاحات‌خواهی معامله می‌کند.

افزون بر این، فطرت هر رشته علم را از روی مقام آن به دریافتن رشد و میسر گردیدن به سعادت دارین مورد بررسی قرار می‌دهد. از این رو، یک بخش رساله مذکور را به این علوم اختصاص داده است که علوم طبیعی نام گرفتند. از جمله، در باره علم معادن آمده است: «برای رسیدن به سعادت آخرت، اگر «ایمان کامل» و «عمل صالح» لازم باشد، پس برای رسیدن به «سعادت دنیا» سعی و کوشش در کار است. اما برای رسیدن به این مقصد چگونه باید کوشید؟». فطرت به این پرسش پاسخ مفصل می‌دهد.

وی از ممالک فرنگ، بر رشد آنها در سایه پیشرفت علم، بخصوص علم معادن که زمینه رشد فنی آن کشورهاست، تأکید می‌کند، بلکه دورنماهای پیشرفت آنها را یادآور می‌شود. اما بخارایان می‌گویند که به راه ترقی درماندن شرط نیست،

آخر بی آن هم زندگی دارند- کو! اما به قول فطرت آن زندگی «مانند زندگی بیماری است» که روز به روز ضعیف‌تر می‌شود و اگر از طبیب دانایی دوا نگیرد، به مُردنش شبهه نیست. و اگر حالت چنین است «پس ما را لازم است که یا از حیات مَلّیة خویش دست شوییم یا برابر ملت‌های دیگر ترقّی نماییم» (ص. ۷۱).

لیکن راه این ترقّی چگونه باید باشد؟ خود او جواب می‌دهد که تنها در راه ترقّی بنی بشر قدم نهادن و به تحصیل علم طبیعیّه پرداختن لازم است. این نکته نیز عبرت‌بخش است که علوم طبیعیّه، نه تنها سبب سعادت این دنیا، بلکه واسطه به کمال رسیدن اعتقادات دینیّه آدمیان دانسته شده است. مثل این که در این آیه آمده است: «بگو ای محمّد که تفکر کنید حکمت‌هایی را که در زمین و آسمانها موجود است (تا به کمال قدرت الهی ایمان بیاورید)» («یونس»، آیه ۱۰۱).

در «رهبر نجات» ضرورت تعلیم دیگر علوم، از قبیل علم حکمت طبیعیّه، علم نباتات، علم حیوانات، علوم ریاضیه: حساب، جبر، هندسه و هیأت، طبق دستورالعمل مورد بررسی و شرح و توضیح شده‌اند. در مورد علم هیأت به تأکید آمده است: «حتّی بعضی حکما گفته‌اند که کسی که علم هیأت را نداند، کمال قدرت الهی را نتواند فهمید. مثل این آیت: «البته، در مخلوقات علویّه و سفلیّه و در اختلاف روز و شب ارباب عقل و تفکر را برای اثبات واجب تعالی دلیل‌ها موجود است» («آل عمران»، آیه ۱۹۰) و حضرت پیامبر (ص) فرموده، که: «هلاک باد کسی که همین آیت را می‌خواند و تفکر نمی‌کند» (ص. ۷۶). به طور عمومی نتیجه‌گیری فطرت به این طریق است: «از برای آن که آدمی... کمال عظمت الهیّه را بداند، علم هیأت در کار است» (همان جا) و عموماً «علوم طبیعیّه به ما یک قسم از همین قوای الهیّه خلقت را می‌فهماند، بنا بر آن، ایمان ما را کامل می‌نماید» (ص. ۷۳).

بمورد است، اگر اینجا در ارتباط با آیات و احادیث مذکور نکته‌ای تأکید گردد. چنان که فطرت بارها قید کرده است، در این مورد عبارت «ارباب عقل و تفکر» به معنی اهل علم و دانش، اندیشه و تعمق و تحلیل آمده است. به این معنی شخص به اندیشه و تفکر خو گرفته، خیلی زود عبرت‌پذیر و دریابنده معنی است و در حقانیت و قدرت خداوند به باورهای عمیق و استوار دست می‌یابد. فطرت حق دارد که تحلیل و تجزیه و عموماً علم طبیعی را نه تنها سبب پیشرفت کارهای عالم و شناخت دنیا، بلکه یک واسطه به کمال رسیدن اعتقاد مذهبی شخص دانسته است. اصلاً خلاصه‌ای که از رساله «رهبر نجات» بیرون کشیده می‌شود و عقیده نهضت جدیدیه همین است که همانا در بین افراد جامعه، میل به اندیشه و تفکر بیدار شود و ایشان به دانستن حال خود، فکر خودشناختگی که از راه تعلم علم دینی، علم دنیوی، عقل و فراست آدمی، نظر عبرت‌بین به گذشته، معین کردن وضع کنونی و استقبال افراد شکل می‌یابد، زودتر و بیشتر وارد گردند.

فطرت در «رهبر نجات» بخش سوم علوم عقلیه - علوم فلسفه را که به قول وی نقطه آخر جمیع علوم است، شرح و توضیح داده است. وی آن را به چهار بخش - علم احوال روح، علم اخلاق، علم الهی و علم منطق تقسیم کرده است.

به اندیشه وی، این علوم در خصوص دانستن حقیقت هر چیز هستند. مثل آن که علوم طبیعی، مثلاً تشریح و منافع الاعضا و وظیفه و خدمت هر عضو انسان را بیان می‌کند. ولی هر کس پی می‌برد که انسان عبارت و گوشت و پوست و استخوان نیست، بلکه چیز دیگری نیز هست که زندگی ما را معنی می‌بخشد که اگر آن از بدن رها شود، دیگر بدن لاشه‌ای بیش نیست. آن روح انسان است. علم روح در خصوص تحولات و حادثات روح بحث می‌کند و به معرفت نفس مشغول است. در

قرآن مجید تأمل بر نفس خود تأکید شده است («ذاریات»، آیه ۲). این علم بر آن معنی نیز استوار است که به قول حضرت علی (ع): «کسی که نفس خود را شناخت، خدای خود را شناخت». شرط علم الهی، شناخت وجود خداوند و صفت او توسط عقل دانسته می‌شود. علم اخلاق به آدمیان «وظایف حقیقیه بشریه» را تعلیم می‌دهد. این از آن سبب است اهل جامعه همیشه در مناسبت با یکدیگر می‌باشند و این مناسبت و منافع، نه همیشه با هم موافقت دارند، که باعث اختلافها هم می‌شود. پس، علم اخلاق با ترتیب قانونها، وظایف و فضیلت انسانیه را با آنها تعلیم می‌دهد. فطرت برای هر فرد، آگاه بودن از علم منطق، یعنی آموختن «طریق تفکر و تحقیق» را لازم می‌داند که چه در امور دینی، چه در امور اجتماعی و چه در امور شخصی ضرور می‌باشد، بلکه بی‌تفکری و بی‌تحقیقی است که افراد را به جهل و بی‌اندیشگی می‌برد. آنها که اندیشه صحیح دارند، تحقیقشان سه شرط دارد: الف) صحیح بودن شرطها و حکمها که آن را اصابت می‌گویند؛ ب) دانستن ترتیب قضیه، یعنی حکم و خلاصه‌ها که آن را استقامت می‌گویند؛ ج) سرعت ترکیب. برای تحقیق سالم، رعایت هر یک از این شروط لازم است. اصابت با تحصیل معلومات صحیحه، استقامت از طریق دانستن منطق به دست می‌آید و سرعت محصول از بر کردن خوب آن دو شرط است که خود به خود حاصل می‌شود.

اما مقصد اصلی از ذکر این شمار زیاد علوم آن است که تحصیل علم برای مسلمان شرعاً و عقلاً واجب است. علوم بسیار است، بلکه روز به روز انواع نو آن به میدان می‌آید. دانستن این همه علوم برای رفاه روزگار کنونی و سعادت اخروی لازم است. زمانی که مردم عالم به وسوسه آموزش گرفتارند و علمهای نوینی به میدان می‌آورند، تا بیشتر ترقی کنند، اهل وطن ما طی بیست سال برای تحصیل نحو،

صرف، منطق و عقاید زور زده، باز هم نمی‌توانند همین چهار علم را تماماً به دست آورند. پس سبب چیست؟ پاسخ فطرت چنین است: «سبب همین که طریق تحصیل آنها مکمل است و طریق شما ناقص!..»

در مقابل سعی و تلاش و کوششهای فطرت و اکثر جدیدان (روشنگران) همیشه سدی پیش می‌آمد و ایشان را به خاطر ترقی‌پروری و تجددخواهی، به کفر و دیوانگی بدنام می‌کردند. اما فطرت اظهار داشته است که: «مرا از این بهتان‌های باطل و بی‌مغز باکی نیست، زیرا این کوششی که در راه خدمت خلق می‌نمایم، نه برای مدح و ثناست، نه به فکر رتبه و احترام؛ نه خیال جامه و دستار دارم، نه اندیشه دولت و اعتبار. بلکه مقصد یگانه من یک چیز است که او را از همه کاینات عزیزتر و مقدس‌تر می‌دانم. آن چیز ادای وظیفه انسانیّت، به عباره دیگر، تحصیل رضای الهی است. من که این همه فریاد می‌کنم، خرد و بزرگ را و نیک و بد را به خودم دشمن می‌سازم، آرزویی ندارم مگر همین که خالق خود را راضی نمایم. تو خواه از سخنم پند گیر، خواه ملال» (ص. ۸۴).

دیگر نکته مهم این است که فطرت را این قضیه مأیوس نموده است که از همه بیشتر، طالبان علوم با او دشمنی دارند، حال آن که مقصد او «هشیاری ایشان است». خود وی می‌گوید، حتی بعضی ملاّپچه‌های بخارا پس از مطالعه «بیانات سیّاح هندی» از طریق مکتوب پرسشی پیش نهاده‌اند، که: «چرا با اهل علم (مقصد ملاّها و مدرّسان بخارایی است-ع. ن.) این همه دشمنی داری؟» (همان جا).

فطرت به ایشان مراجعه و حسب حال کرده که او خود که طالب علم بوده است و به خاطر این آرمان ترک وطن کرده و سختی‌ها را پشت سر نموده است، پس چه طور می‌شود که او را «دشمن علم و خصم علما» دانست؟ و این همه فریاد و

ملامتها «از راه دوستی» بوده است، «نه از طریق خصومت» (ص. ۸۵).
 به عقیده او، طریق تحصیلی که در بخارا معمول بوده، «نه این که فایده ندارد، بلکه رفته رفته سالک خود را دچار فلاکتهای عظیم خواهد کرد. از این سبب خود را «از گرداب هلاکت به ساحل نجات» رسانیدن لازم است. اما، بدبختانه، از بین علمای ما که همه تحصیل دیده و از خطمشان چهل سال گذشته است، هیچ عالم عربی‌دان، یک فقیه توانا، یک فاضل محدث و مفسر قرآن و یا متکلم صاحب‌منطق به میدان علوم نمی‌رسد! علما را لازم است که «مجلس تدریس و تفسیر و حدیث گشایند، ملت بیچاره ما را که دیناً، اخلاقاً و معیشتاً با یک طرز هولناکی سقوط می‌کند، هدایت و نگهداری نمایند. علما نایبان حضرت رسولند، نایب پیغمبر از دستار بزرگ بستن و پیشگاه خانه نشستن عبارت نیست...» (ص. ۸۶).

بدین ترتیب، فطرت «منطقاً به بحث اطراف حکمت که به عقیده وی، مقصد اصلی وی بوده است، می‌رسد. به عقیده او «حکمت» فضیلت قوه علمیّه است و در نتیجه تحصیل علوم و به درجه کمال رسیدن عقل به دست می‌آید. آن وقت او در هر امور- اجتماعی و دینیّه حق را از باطل و منفعت را از مضرت ممتاز می‌کند. هر علم و اعتقاد را به میزان عقل می‌سنجد و یا قبول و رد می‌نماید: «اینک حکمت همین است. این فضیلت عقلیه می‌تواند از هدایتگر خود فرد و اهل جامعه باشد. چنان که در قرآن آمده: «آن که به نعمت حکمت سرفراز است، به خیر کثیر رسیده است» («بقره»، آیه ۲۶۹).

فطرت در مورد عقیده امام غزالی را که حکمت را تنها از دو جانب- طرف افراط و طرف تفریط، یعنی مکر و حیله و نقصان فکر می‌شمارد، راضی نمی‌شود. حکمت را همچون کمال عقل و نتیجه علم، واسطه کمالات و آموزش بی‌آخر

دانسته، هم افراط و هم تفریط را نه صفت حکمت، بلکه نقص آن به شمار می‌آورد. وی طبق این اساس، آدمیان از کمال فضیلت عقلیه (یعنی حکمت) محروم را به دو گروه تقسیم می‌کند: اول، آنهایی که از فضیلت حکمت تماماً محرومند که صفتهشان «بلاهت» است؛ دوم فضیلت حکمتشان ناقص، یعنی مسلکشان «خبّ» (مکر، حيله) می‌باشد، تقسیم می‌کند. فطرت هر یکی از این رذالت اخلاقیه و ضرر آن را توضیح مستقل و مفصل داده است: خلاصه، اهل «بلاهت» از دانش آگاهانه کناره جسته، پیرو اسلاف خود هستند. این مرض آدمیان را به عقب برده، محو هم می‌نماید. بنا بر آن، پیغمبر (ص) تأکید می‌کرد که به جز از کلام الله، هر چیزی که از پیش خود می‌گوییم، تحقیق کنید و به میزان عقل بسنجید.

اهل «خبّ» علماً ناقصند و نمی‌توانند قوه عقلیه خود را کامل نمایند. ظاهراً تقوا دارند. به قول فطرت «هر قدر فریاد کشی که جهل و ظنمان را خراب کرد، غفلت دینمان را ضعیف نمود، سر مویی غم نمی‌خورند. به ایشان قضیه مشهور «گور سوزد و دیگ جوشد»، مضمون حدیث «بدترین مردمان بدترین علمای آنهایند»، مطابق است. چنان که در حدیث آمده: «دین را سه آفت است: فقیه فاجر؛ حاکم ستمگار؛ مجتهد جاهل». عموماً، راه سعادت دارین آن قدر باریک و بیمناک و پرخطر است که در طی آن بسیار احتیاط را تقاضا می‌نماید، حتی برای عقل به کمال رسیده.

فطرت به جز قوه عقلانیّه باز در باره دو قوه دیگر: قوه غضبیه و شهوانیه توقف می‌نماید که این دو برای آن که عقل انسان را به سعادت دارین رهبری کنند، آن را همراهی می‌کنند، بلکه این حکماً لازم و آنها به اوامر عقل اطاعت می‌نمایند. اما آنها قوه‌های سرکش و خودبین می‌باشند و کس را از راه می‌زنند. آیا اگر چنین است، می‌شود که به یک بار آنها را ترک کنیم؟ اما این ناشدنی است، زیرا شریعت

ترک دنیا را حرام شمرده است. راه درست در این مورد، نگاه داشتن حدّ اعتدال این قوه‌ها و تابع فرمان عقل خود کردن آنهاست.

اما شجاعت از فضیلت قوه غضبیه است و «جبن» (بزدلی) تفریط شجاعت و افراط در شجاعت را «تهور» گویند که ضررآور و ممنوع شمرده شده است. زمانی که بین این دو قوه مضر غضبیه حدّ اعتدال به وجود می‌آید، آن را «شجاعت» می‌گویند. مؤلف بخشهای بعدی رساله «رهبر نجات» را به توضیح شجاعت و اقسام آن تخصیص داده است.

بحث نخست از «کرم» به عنوان یک بخش شجاعت است. فطرت می‌گوید که اندیشه وی اساساً متوجه دو مطلب بوده، بلکه اساس کتابش بر آن دو است که اساس حیات بشری همانها بر آن می‌باشد. مطلب اول، خداوند آدمیان را برای رسیدن به سعادت دارین آفریده است. مطلب دوم، آدمیان در راه رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی به معاونت و مدد همدیگر نیازمندند. پس ارتباط فرد و افراد ملت در کار دنیا و آخرت بسیار ضرور است. اما در کشور ما شیخ و ملاّ به معاونت کوشش نمی‌کنند، یعنی خود را لایق سعادت آخرت می‌دانند. گروه دارایان با آن همه دارایی خود را رسیده به سعادت دنیا می‌دانند که نه این و نه آن ... «هر کسی که برای منفعت افراد ملت خود نمی‌کوشد، به سعادت آخرت نخواهد رسید» (ص. ۹۶)، مثل این که در حدیث آمده «... هیچ کدام شما مؤمن نشود، تا دوست ندارد برای یک مسلمان دیگر آن چه را که برای خود دوست می‌دارد» (ص. ۹۶). برعکس «هر که برای سعادت افراد ملت خود نمی‌کوشد، به سعادت دنیا هم نخواهد رسید».

اصلاً، آن توانگران که در کشور خودنمایی می‌کنند، از حیث دارایی و اعتبار در بین ملت‌های دیگر، آبرویی ندارند، بلکه عموماً ایشان را اعتراف نمی‌کنند.

نتیجه‌گیری فطرت در این مورد چنین است: «به علت این که هیئت عمومیت ملتشان بی‌اعتبار است، شخصی که ملتش، یعنی قومش اعتبار و شرفی ندارد، خود آن شخص هر قدر که شریف و توانگر باشد، باز هم اعتباری نخواهد داشت!» (ص. ۹۸). باز هم عجیب‌تر و سخت‌تر، «...اگر به لباس بخارایی سفر کنند، ملت‌های سائره اینها را تمسخر می‌نمایند، در قطار آدم نمی‌شمارند ... خودشان گناهی ندارند، لیکن ملتشان ترقی نکرده است، قومشان شرف و اعتبار ندارد. عجباً، سوداگران ما کی به این سعادت خواهند رسید؟ آن وقت که ملت ما را در میان اقوام عالم شرف و اعتباری باشد» (ص. ۹۸-۹۹). پس قصه ناکامی ژاپنی را که به شهرت کشورش و بیرق آن اعتماد کرده، بی‌خوف و هراس سیر دنیا دارد، نقل می‌کند. و در این زمینه به مورد تأکید می‌نماید: «اینک، شرف و سعادت دنیایی این است، نه آن چه که ما داریم.»

وی باز به سر مقصد اصلی بر می‌گردد و سؤال می‌دهد: «چه کنیم که به طبیعت اهل بشر که منفعت شخصی را دوست دارند، معاونت یکدیگر را فراموش نکنند؟» و جواب می‌دهد: «دین مبین اسلام در این عمل نیز دستورهای مشخص داده، «کرم» و جوانمردی را ارج نهاده است، تا یک قسم از چیزهای دوست‌داشته‌تان را در راه معاونت یکدیگر صرف نکنید، سعادت دارین را نخواهید رسید...» («آل عمران»، آیه ۹۲). اصلاً هر کسی که چیزی دارد (عالم- علم...) باید به آدمیان معاونت کند. ولی بیشترین این وظیفه دینیه و انسانی به توانگران مترتب است. بنا بر این، صدقه، یعنی زکات بر گردن ایشان فرض دانسته شده است. بلکه خداوند گفته «به من قرض دهید».

ولی فطرت هم از معیار مذهبی و هم از نگاه اجتماعی و انسانی درست قید می‌کند که صدقه و زکات را واقعاً، به جای لازم که برای ترقی کشور مساعدت

نماید، باید روانه کرد. نذر دادن، زکات نیست، بلکه جایز نمی‌باشد. حتی گدایی بی‌عذر را نیز دین اسلام حرام شمرده است (ص. ۱۰۵).

پس راه منفعت‌بخش شدن خیر و سخاوت دارایان، همانا صرف خیرات برای آبادی و آسودگی وطن و ملت است. معلوم شد که کرم و سخاوت عبارت از صرف نمودن مال در راه سعادت هم‌نوعان است، یعنی کرم و سخاوت معاونت به ملت است. اما چون همه به کرم و سخاوت کار گرفتند، آیا آن خود به خود فایده‌آور است؟ نه. اگر آن بی‌مقصد و پراکنده و به منفعت عمومی ملت نباشد. پس چاره چیست؟ چاره آن را فطرت در همین دیده است که این سخاوت «به مشورت و صواب‌دید یکدیگر» باشد، یعنی سخاوتمندان «گروه گروه اتفاق نموده، جمعیت‌های (انجمن‌های) متعدد تشکیل دهند و هر جمعیتی یک نوع احتیاج ملت را در نظر بگیرد و به رفع آن پردازد: جمعیت نشر علوم، جمعیت حمایت یتیمان، جمعیت اصلاح زراعت...» (ص. ۱۰۸). و این انجمن باید قانون (دستورالعمل) و هدفهای دقیق داشته باشد، تشکیل صندوق (خزینهای) که از آن کمک می‌رسد، «... آن وقت خیرات و صدقات ملت به شکل منظمی می‌درآید و دواهای دردهای وطن را حاضر می‌نماید. در این مورد چنان که در حدیث آمده: «خدا نگهبان جماعت است» (جامع‌الصغیر).

وی بر همین منوال، مسئله اسراف را بررسی می‌کند و سخن را از آن می‌آغازد که کرم کردن انسان، صرف مال در راه الهی است. کسانی که این فضیلت اخلاقی را نداشته، دو قسم بوده‌اند: آنهایی که به صرف مال به هیچ کس و جایی راضی نیستند که آن بخل است و این افراد را بخیل گویند. قسم دیگر، مال را نه در راه رضای خدا، بلکه در راه هوس نفسانی خود صرف می‌کنند، ایشان اسراف‌کارانند و این عادت اسراف است. اسراف هم به ملت و هم خود کس تنها ضرر دارد و بس.

«ملتّی که افرادش مبتلای مرض اسرافند، شک نیست که محو و نابود خواهند شد» (ص، ۱۱۲). در قرآن مجید آمده: «اسراف مکن، زیرا اسرافکاران برادران شیطانند و شیطان دشمن خداست» (اسراء، آیه ۲۶-۲۷).

فطرت یکی از بزرگترین اسرافات مردم را در طوی (جشن) دیده است. اصلاً، طوی واسطه استراحت دانسته شده است. برای معاونت همدیگر گاه لازم است که دست از کار کشیده و بین هم رفت و آمد و اجتماعی کرده، دوستی و محبت را تقویت نمایند. عید و طوی از همین گونه اجتماعات بوده، آن را آدمیان خود اختراع کرده‌اند و ممنوع اعلان داشتندشان هم ممکن نیست. فایده‌اش تقویت دوستی و با طعام سیر شدن مسکینان و فقیران می‌باشد. دین اسلام طوی را منع نکرده است، ولی برای آن حدّی نیز معین نموده است و آن چه که در حدّ شرع گفته می‌شود، حلال و الاّ حرام است. حدیث: «در جشن عروسی یک روز طعام دادن سنت است، دو روز طعام دادن زیادتی است، سه روز طعام دادن ریاست» (جامع الصغیر). «اما طویهای زمان ما، اسراف است، خلاف امر اسلام است، گناه است، مخالف عقل است» (ص. ۱۱۵). واقعاً، این قبیل طویها، خانه‌ها را خراب و گاه اخلاق را فاسد می‌نمایند.

اما در اخلاق انسان، بخل از اسراف بدتر است، چون صاحب‌مال به هیچ کس، از هیچ راهی منفعتی نمی‌رساند. وجود اینان برای عالم بشری ننگ و عار است. به اندیشه فطرت، هیئت اجتماعی یک ملت نیز، یک شخص معنوی است. اگر یک قسم از اعضا و وظیفه خود را ادا نکنند، آن ملت بالضروره خوار و زار، بلکه محو و نابود خواهد شد. در قرآن آمده: «... بخل، شما و قومتان را نابود می‌سازد» (بقره، آیه ۱۹۵). افزون بر این، بخیلان به «فایده‌خوری»، یعنی ربا سر و کار دارند.

ربا (فایده) یکی از عوامل بزرگ بدبختی ملت ما می‌باشد (ص. ۱۱۸) و بلکه

آن حرام است، آن افراد را از «سعی و عملی که واسطه انتظام عالم است» باز می‌دارد، عالم عبارت از هرج و مرج می‌شود. و اگر ربا با وثیقه قاضی و فتوای مفتی هم هست، حرام است، حرام است، چون که ضرر آور است.

«هر چه حق شماست طلب می‌کنید و هر چه وظیفه شماست ادا می‌نمایید. همچنین است برای مسافران سعادت دارین. سودا کنید، فایده گیرید، ولی به کار دیگران خلل نرسانید؛ عزت نفس خود را حمایه کنید، اما به عزت نفس دیگران تعرض نکنید. سخن کوتاه، هر عادت که ادعای آدمیت دارد، لازم است که هر چه این حق اوست، طلب و هر چه که وظیفه اوست، ادا نمایند» (ص. ۱۲۶). انسان کامل آن است که به هیچ کدام از این مشکلات موهومه التفاتی نکرده، با کمال آزادی حق خویش را استعمال و وظیفه خود را ادا نماید. همین حالت «نجدت» است و از خصلتهای برگزیده حضرت پیغمبر (ص) بوده است.

انخزال خصلتی است برعکس نجدت و به قول فطرت حالتی بد است. کسی است که حق خود را استعمال، یعنی گرفته نمی‌تواند. زمینه آن ترس است. پروردگار گفته: «از دیگران مترس، از من ترس» (بقره، آیه ۱۵۰).

جسارت عملی می‌باشد که بدون هیچ مقصد و یا در مقابل منافع موهوم مال و جان خویش را به تهلکه انداختن است. یک نوع خودنمایی بوده، به قول فطرت برخاسته از جهل و گناه نیز می‌باشد، چنان که در قرآن آمده: «خود را به دست خود در تهلکه نیندازید» (بقره، آیه ۱۹۵).

ثبات در راه مقاصد بزرگ از همه گونه سختی‌ها، دوری مقصد و موانع نترسیده، آنها را برطرف کردن، شوق خود را تازگی بخشیده و سوی مقصود روان گردیدن. «ملتی که افرادش به بی‌ثباتی مشهورند، از تیرمغاک مدلت و بی‌شرفی

خلاص نخواهد شد» (ص. ۱۳۱). اما «...نتیجه خدمات اجتماعی بسا دور است. سال های بسیار و قربانی های بی شمار باید، تا یک ملت سر از خواب غفلت بردارد». این صفات برای هر کس لازم است، اما بخصوص برای آن افرادی که «به خدمات اجتماعی مشغولند» لازمتر است.

فطرت بسیاری از خصلتهای بد و نیک انسانی را ذکر و شرح و تفسیر کرده، چگونگی استفاده از آنها را در زندگی و در راه رسیدن به سعادت دارین مختصراً توضیح می دهد و مانند همیشه، سند او قرآن کریم و احادیث نبوی است.

در خصوص ثروت، فطرت معتقد است که ثروت برای احتیاج انسانیت که هر روز و هر سال افزایش یافته است، بسیار مهم می باشد. به قول وی «دنیا جدل گاه عمومی، میدان مبارزه حیات است» (ص. ۱۶۷). در مبارزه، قومی غالب می آید که احتیاج خود را زودتر رفع نماید. اما «به اتفاق عالم، سبب اصلی و اساسی رفع احتیاجات، تحصیل ثروت است» (ص. ۱۶۹). علاوه بر این، ثروت داشتن و از رهایی از فقر را دین مبین اسلام تشویق می نماید. اما تنها با سعی و کوشش به دست آوردن ثروت حلال شمرده شده است، غیر از این باشد، حرام است. فطرت گفته است که طریق «سعی و عمل» در اصطلاح اقتصادپون «صنعت» است. صنایع بشریّه هفت بخش است: صنعت اخراج (استخراج)، صنعت زراعت، صنعت اعمال، صنعت تجارت، صنعت نقلیات، صنایع حرّه و خدمات شخصیّه.

فطرت خصوصیت و فایده هر یکی از این صنایع را در پیشرفت کشورها نشان می دهد و با تأسف تأکید می نماید که هیچ یک از اقشار جامعه ما از حکومت تا ثروتمندان، برای پیشرفت و ترقی در این زمینه کوششی به خرج نمی دهند، حال آن که از این کار، هم به خودشان سود زیادی می رسد و هم کشور ثروتمند و بلکه از

چشم دوختن به دست دیگران خلاص می‌شود. اما «گوش سخن‌شنو کجا، دیده اعتبار کو؟». آماده کردن متخصص هر کسب و پیشه کاری ضرور می‌باشد و بسیار مهم است که هر یک از اهل کسب و حتی خدمات شخصیه در کسب و جای خود کار کنند، تا جامعه از هرج و مرج ایمن باشد.

بخش دوم رساله «وظیفه عایله» است که بعد از اصلاح نفس، از وظایف مهم بنی آدم به شمار آمده، این دو با یکدیگر ارتباط دارند. همین نکته را نیز قید باید کرد که بعدها فطرت این مسئله را مشخصاً در رساله‌ای جداگانه با نام «عایله» مورد بررسی قرار می‌دهد.

اما این جا از موجودیت شخصیه و موجودیت نوعیه بیشتر صحبت شده است. همین نکته تأکید می‌شود، که «موجودیت شخصیه را مدت کوتاه است و بالنسبه به کاینات اهمیتی ندارد. اما موجودیت نوعیه پایدار و مهم است». بنا بر این، برای بقای نوعیه بشر قاعده تولد و تناسل را پیش گذاشته‌اند و قاعده نکاح را توصیه نموده‌اند. در این مورد حدیث نبوی هست که می‌گوید: «نکاح کنید و فرزند رسانید، زیرا من در قیامت در برابر دیگر امتها به بسیاری از شما افتخار خواهم کرد» (جامع الصغیر)، حتی آمده است که زن را به ملاحظه چهار چیز - مال، نسب، جمال و دین نکاح کنید. یعنی، زن در مالداري برابر مرد باشد؛ ثانياً، بزرگ‌زاده و خوش‌اخلاق باشد؛ ثالثاً، صاحب جمال باشد که مرد را به او میل همیشه استوار ماند؛ رابعاً، دیندار بودن زن. چرا که آنها «تربیتگران بشریتند، باید دیندار باشند و دینداری «فرمانبرداری خداست» و این برای تربیه فرزند بسیار مهم می‌باشد. اما این صفت به طفیل (مدد) تحصیل علم دست می‌دهد که می‌توان گفت چهارمین شرط عقل و علم است».

سپس، در باره موقعیت اجتماعی زن و آداب معاشرت با ایشان نظرات

بسیار امروزی بیان نموده، مناسبت معاصران خود را با این موضوع مورد انتقاد قرار می‌دهد که از فرمودهٔ پیغمبر (ص) دور است که گفته: «بهترین شما کسی است که با زنان نیکویی نماید» («جامع الصغیر»).

دیگر نکتهٔ مهم، به فکر فطرت، - از وظایف خانوادگی «تربیت اولاد» است. اولاد نیرویی بزرگ در عرصهٔ تنازع بقا است. اما در این میدان عجیب، غالب آن کس می‌شود که خود را با سه نوع سلاح مسلح کرده باشد: تندرستی، فکر سالم، اخلاق حسنه (ص. ۲۰۱). سپس هر یک از این نوع «سلاح»ها تشریح می‌شوند و معلوم می‌شود که همه مهم، نافع و برای انسان ضروری می‌باشند.

آخرین باب اثر، «وظایف نوعیه» است. گویی فطرت همهٔ این مسائل را از جهت مذهب، اخلاق، ملت و خانواده تحلیل کرده، در نهایت به نتیجه‌ای انسانی می‌رسد:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند...
تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی

فطرت تمام انسانیت را فرزند یک پدر و افراد یک جنس، یعنی «برادران یکدیگر» می‌شمارد و آنها را به «اخوت عمومی» دعوت می‌نماید. بلکه می‌داند که بدون رعایت این اخوت، چه قدر نزاعهای ملی، قومی، دینی و مذهبی باعث ریختن خون بشر گردیده است. دین اسلام تعیین کرده است که اول نفس خود، ثانیاً، پدر و مادر، زنان خود و اهل خانواده، سپس همسایگان، بعد خویش و تبار و نهایت محبت ملیّه و آنگاه به اخوت دینیّه گرایید... اینک، بعد از آن که همهٔ مسلمانان در هر مذهبی که باشند، با یکدیگر برادر شدند، آن وقت نوبت می‌رسد که برای سعادت عمومیّه بشریّه بکوشند؛ از هیچ قومی نفرت نکنند، به هیچ ملّتی خصومت نورزند،

بلکه همت بر میان مردانگی بسته، با سخنان حکمت‌آمیز و با دلیل‌های عقلانی آنها را به راه حق دلالت نمایند (ص. ۲۲۴).

واقعاً، رساله «رهبر نجات» یک دستورالعمل بزرگ اخلاقی، فلسفی، روانی، مذهبی، اقتصادی و معنوی و عمومی‌انسانی است که در روزگار ما نیز به منفعت اهل دین و ملت و بشریت است.

رساله دیگر فطرت «عایله یا خود وظایف خانه‌داری» با کوشش و سعی میرزا عبدالواحد منظم (کتابخانه «شرکت معرفت» میرزا عبدالواحد منظم) در باکو در مطبعه «مکتب» (۱۹۱۶) چاپ شده است.

از نظر فطرت، تشکیل عایله، اولین پایه اجتماع بنی‌آدم بوده است (ص. ۳). خانواده نیز مانند اجتماع، برای آن که پراکنده نگردد و مستحکم باشد، قانون خود را دارد که به قول حکمای قدیم، آن «تدبیر منزل» است (ص. ۴).

«در هر جا که مناسبت عایله با قوت انتظام است، مملکت و ملت نیز قوی و منتظم خواهد بود ... من ایمان دارم که بهترین قانونهایی که در خصوص سعادت عایله وضع شده است، قانون اسلامی است» (ص. ۴). و اگر در خانواده جامعه اسلامی بدبختی است، پس ما این «قانونهای الهی» را رعایت نمی‌کنیم.

وی بر این باور است که تداوم بقا، ضرورت ازدواج و تشکیل خانواده را تعیین می‌کند که این امر سلامت جسم، اخلاق و اجتماع را تضمین می‌کند. چنان که در حدیث آمده است: «ازدواج کنید و نفوس خود را زیاد نمایید که من در روز قیامت به کثرت جمعیت شما در میان امتها افتخار خواهم کرد» («جامع الصغیر») (ص. ۱۴). اما سبب رفاه خانواده، همان سعی و کوشش است، تا آسایش آن را تأمین نماید. خانواده برای مرد، پس از کار و تلاش روزانه، جای راحت و آرامش به شمار

می‌رود.

در این میان مسئله چند زوجه اختیار کردن نیز مطرح می‌شود. فطرت با تکیه بر نصّ قرآن از یک تا چهار زوجه را توصیه می‌کند، مشروط بر آن که بنا بر تصریح قرآن مجید تعدد زوجات موجب اختلاف بین آنها نگردد و عدالت و انصاف در محبت و نفقه برقرار باشد. در غیر این صورت، تعدد زوجات نه با شرع موافق است و نه با اخلاق اجتماعی.

بخشی از «عایله»، چنان که در «رهبر نجات» آمده، انتخاب همسر است. فطرت سنت نادرست فرستادن دختر به خانه بخت، بدون در نظر گرفتن خواسته‌های دوشیزه و چشم به مال و ثروت خواستگار را ملامت می‌کند، زیرا اینها همه باعث می‌شوند که نوحانه‌داران در ابتدای زندگی مشترک گرفتار عدم تفاهم و در نتیجه نزاع خانوادگی و در نهایت از هم پاشیدگی خانواده گردد.

فطرت تحقیر زن و ناچیز مقام او در جامعه را سخت مورد انتقاد قرار می‌دهد: «ما ترکستانیان، زنان خود را تماماً از دایره آدمیت بیرون می‌پنداریم و به آن بیچارگان معامله‌ای که به آدم سزاوار است، نمی‌نماییم. بسیاریا می‌شود که دلمان به حالت بعضی حیوانات می‌سوزد، اما به حال پریشان زنان اصلا مروت نمی‌آریم. حال آن که در قرآن آمده: «هر حقی که شوهر به زن داشته باشد، در برابر آن زن را نیز به شوهر حقی موجود است» (بقره، آیه ۱۸۷). بلکه در دین مبین اسلام احترام زن، محبت به او تأکید شده است، حتی در حدیث آمده است: «کنیزکان خود را مزینید» (ص. ۴۹).

وی معتقد است در زندگی مشترک «سعی و عمل که وسیله پول‌یابی است وظیفه مردان می‌باشد» (ص. ۵۶). اما وظیفه زنان در قبال مردان «تربیه اطفال و اداره

خانه است» (ص. ۶۰). مسئله دیگر موضوع مهم عفت و پارسایی است: «حفظ عزت و ناموس هم به زن و هم به شوهر لازم است، زیرا همچنان که زن در خصوص محافظت عفت خود به شوهر عهد داده است، شوهر نیز به عین همین وظیفه را به گردن خود گرفته است» (ص. ۶۳).

بخش دوم رساله «عایله» از ۲۶ بخش عبارت بوده، نخستین باب آن مربوط به تربیت فرزندان است، وظیفه «...تربیه اولاد- فرزندان را بدنا، فکراً و اخلاقاً به کمال رسانیدن، یعنی آنها را در صحنه سعی و کوشش که حقیقتاً میدان جدال حیات است، با بدنهای قوی و فکرهای بلند و خلقهای نیکو مسلح نموده فرستادن است» (ص. ۹۰). اما فطرت با کراهت تأکید می‌نماید که «...ما، ترکستانیان خران و گوسپندان خود را از فرزندان خویش دوست‌تر می‌داریم» (همان جا). و این نه به آن معناست که ما هیچ به آنها محبت نداریم. نه، بلکه تربیت آنها را تا به درجه کمال نمی‌رسانیم: «چه به کمال کسی، چه به کمال روحی و چه به کمال اخلاقی».

برای رسیدن به این درجه کمال، فطرت هر یک از مراحل تربیت: تربیه بدنی: خوراک دادن، خوابانیدن، پاکیزگی، حرکت؛ تربیت فکریه: اطلاعات باطنی، حفظ و خاطره، محاکمه (بررسی و تحلیل)؛ تربیه اخلاقیه: افعال و حرکت اختیاریه، میل به فعالیت، حب نفس (خود را دوست داشتن)، میل به علاقه (تمایل جنسی)، حب غیر (دوست داشتن دیگران)، میل تنظر (مانند شدن به دیگران) و غیره را تأکید و اهمیت و ضرورت آنها را خاطرنشان می‌سازد.

مثل همیشه، فطرت به مسئله مکتب (تحصیل) برمی‌گردد. در آن دوران، تحصیل «خدمت و وظیفه‌ای بزرگ» به شمار می‌رفت که ادای آن در کشور بخارا «وظیفه‌ای بسیار مشکل» بود. بنابر این، احوال بد مکتب‌های (مدارس) سنتی را

تصویر کرده، بر عدم کارآیی آنها تأکید می‌کند.

«مکتب، یک خانه تاریک بدهوا، فرزش نی‌پوش، بیست سی نفر کودک کل، کور، مجروح، مسلول...، یک معلم احوالش مجهول و از پگاه تا بیگاه «الفبا»، «ابجد» و «هفت‌یک» را به نوبت می‌خوانند، وانگهی قرآن و «چهار کتاب» می‌گیرند... دو سبق می‌گیرند و سپس به جایی خود رفته، به هر کاری خواهند مشغول می‌شوند. بعد به خواندن حافظ، بیدل، نوایی و حتی «یوسف و زلیخا» که همگی کتابهای عاشقانه و می‌پرستانه است، خوانده، اخلاق خود را تماماً ویران می‌کنند» (ص. ۱۶۰).

وی سخت بر این تفکر غالب در مدارس که «خرس ملا می‌شود از ضرب چوب» یعنی تنبیه بدنی کودکان می‌تازد و این اصول تعلیمی از نظر ابن خلدون را محکوم می‌کند.

مسئله بسیار مهم دیگر در آن زمان این بود که آیا «دختران هم می‌توانند تحصیل کنند، یا نه؟» فطرت گفته است که تکلیفات دینی، به جز چند وظیفه خاص زن و مرد، مابقی در همه موارد دیگر برای مرد و زن مشترک است. از آنجا که همه عقب‌ماندگی، تربیت بد است و آن نیز در دست زن می‌باشد، فطرت عقیده دارد که «(فرزندانمان) کمر برای ترقی اسلام و مسلمانان بسته، دین و همدینان ما را از این ورطه هلاکت و اضمحلال خلاصی بخشند. این مطلب وقتی میسر شود که زنانمان که مادران کودکانند، تربیت و تحصیل دیده، اخلاق و سجایای خود را به کمال رسانند...» (ص. ۱۶۹). نه این که زن باسواد را چشم‌گشاده گویم و آن را ارتکاب گناه شماریم.

ما به طور اجمال نیت اجتماعی و انسان‌دوستانه فطرت را در رساله‌های

مذکور بازگو کردیم که وی چگونه آرمانهای روشنگری (اصلاح‌گرانه) خود را در زمینه قرآن شریف، احادیث نبوی و علوم مذهبی و اخلاق انسانی بنا نهاده است. در رساله‌های وی، انتقاد از وضع جامعه زمان امیری کم نیست. آثار عبدالرئوف فطرت، نه تنها در زمان خود به عنوان یک برنامه‌انتباه و رهایی کشور از عقب‌ماندگی محسوب می‌شدند، بلکه امروز نیز در خودشناسی معنوی، ملی و تحکیم اساس اجتماعی ما می‌توانند مؤثر باشند.

پی‌نوشتها:

۱. عبدالرئوف فطرت، مناظره- دوشنبه، ۱۹۹۲ (تهیه بیوند گل‌مراد)، ص. ۷.
۲. عبدالرئوف فطرت، مناظره، ص. ۵۲-۵۳.
۳. عبدالرئوف فطرت، رهبر نجات- پتروگراد (ناشر منظم بخاری)، چاپخانه م.ا. مقصوداوا، ۱۹۱۵، ص. ۲-۴. منبع صفحه‌مناها از نشر مذکور «رهبر نجات» در متن مقاله، میان قوسین، نشان داده می‌شود. ع. ن.
۴. عبدالرئوف فطرت، عایله یا خود وظایف خانه‌داری- باکو: مطبعة «مکتب»، بی‌تا. ص. ۳. منبع صفحه‌های کتاب در متن میان قوسین نشان داده می‌شود. ع. ن.